

شعر «جنگ»



فریده ثابتی / اسفند ۱۴۰۰

در یمن	می جنگند باهم
واشکی نمی ریزد	کنسرن های غول آسا
از چشمی	نیروهای سرمایه
*****	برای سهم خود
کودکی دیگر	در قدرت جهانی
در خواب مرگ می بیند	با نام مام وطن
رویای چشمانی آبی	*****
و کودکی با چشمانی آبی	و به قربانگاه می فرستند
می لرزد	مردان و جوانان را
از فریاد موشک	و صاف می کنند
*****	زمین را
و کارخانه های اسلحه سازی	از خانه ها
کار می کنند بی درنگی	از کارخانه ها
در سه شیفت	از مدرسه ها
و هدیه می دهند به کودک	*****
موشک های دموکراتیک	و کودکان و زنان
*****	آواره می شوند
و راست های افراطی	در فرار جنگ
محبوب می شوند	*****
در دفاع از آزادی	کودکی می میرد